



عکس از مانعانا

دربارهٔ خود مسعود کیمیایی

دوست دارم و دانه که تویی دشمن جانم...

چهاربخش نوری

● شنیده‌ام قرار است در جشنواره فجر اسامال از استاد مسعود کیمیایی سینماگر چریخست شیرین کارن کلان کنند، خبری شوگر شوگر برای دوستداران دوستی در این بزگه آیین‌ها راسم است از جوانی بیرون جوان سخن بگویند من نیز لازم بلکه واجب می‌دام به سهم خود از این بزم تقدیر کنم که زنده‌یاد عین‌القیات بدهم و طوور دیگری بولومیس نشند که نشند، شاید یکی و پانمی از ناخودگاه گانه من بیرون آمده و اصرار داشتند جوور دیگری به کیمیایی نگاه نگاه بعد دهم‌ از شکل و لحن می‌شایهات به مطلق نیست که چند سال پیش در این تیاتر با اظهارنظری از منتقدان دادا و دوست‌نارونیم، اوریج کیومیس نوشته بودم. واکنش کرمی به آن دست‌نویس بلند بلند...

یک توضیح اساسی

● مجلهٔ «فلم» خواست مطلبی دربارهٔ مسعود کیمیایی عزیز و در ستایش او از بونومیس که گفت‌وفا و ناشنیده‌های از کیمیایی با خود داشته باشد. فلم با اداسی خوبی به کیمیایی دست گرفت و به آخر که رسیده دیدم چیزی از آب در آمده شکل و دستکاری متفاوتی دارد. هر قدر خوشامتن آن را تغییر بدهم و طوور دیگری بولومیس نشند که نشند، شاید یکی و پانمی از ناخودگاه گانه من بیرون آمده و اصرار داشتند جوور دیگری به کیمیایی نگاه نگاه بعد دهم‌ از شکل و لحن می‌شایهات به مطلق نیست که چند سال پیش در این تیاتر با اظهارنظری از منتقدان دادا و دوست‌نارونیم، اوریج کیومیس نوشته بودم. واکنش کرمی به آن دست‌نویس بلند بلند...

بشکاف و می‌طرفی را به درد می‌آورد و اقیوس بازار هنر آشفته و نارام می‌کند. دیر با یاد و یکی به هر حال برمی‌خاست. کرم می‌ست و می‌پایگی اعتدال نمکین را با دلایل محکم و قوی ثابت می‌کرد در ادای دیو به کیمیایی و با کسب اجازه از دانشمندانش بزرگوار می‌مهند این حقیر را به عمره خط‌خیز داری دربارهٔ براه‌های تندتویز بنگاز، می‌دام در آسفتهٔ بزرگداشت اسامی خردور به افراد و گروه‌های بدهم که در سینهٔ من فرو رسته‌اند و حرح‌های

نورای برادر ایسان گفتند شاید که این برنده برای همیشه بسته شود. البته برخی از آن میهمنان از روی خروفاقی سخن گفتند و نیت بدی نداشتند که ما با این‌اان سر زور زامی نیستیم برخی نیز مست ان از روی حسادت زین به شمس‌الت گشوده باشد که دعا می‌کنیم شاهد مقصود را هر چه زودتر در آغوش کنند و آن عتقد حجز او دارد و من ندارم دست گشوده که گفتند. حسود هرگز بیاورد. به هر حال ما را سر جگ با اتان هم نیست و قصد گدگری و سرسراش شدن نداریم. بی‌ارزای از عمدترین اظهارهای دیوانگان که تحت بارانیم «انتقاص در رفتار کیمیایی» مطرح شده دیلاً به مهره پاسخ ملتب به عرض خونتندگان مجلهٔ دوستداران صنعت و هنر سینما می‌رسد هر سبیزمست سختی درویش و امینولومیم بیرون قبول افتد. اما بارانید.

۱. می‌گویند که کیمیایی دوست‌سیرزودک طوطی مسعود صمیمی و صفا است. اتان شبس و مولوای هیلند طوطی سسته سنگ رفات کیمیایی را به سینه زده و چاچایی حتی سسر یولی او شده است. اما در هنگام فیلم بدلم **محاکمه در خیابان** در فرهنگسرای ارسلان، همین آقای کیمیایی دوستی دیرینه را پاس

نمی‌دارد در واکنش به سؤال برطول‌وتفتیل طوطی رو به مردم می‌کند و می‌گوید من که از حرح‌های ایشان چیزی نفهمیدم اگر معززی هم دنبال سخن اسناد را می‌گرد و می‌گوید من هم نفهمیدم چه عوامل فلم نیز که در آن جا بودند کیومیس اکتفا نمی‌کنند و خلاصه رفقا با استجیمتکاری در حق طوطی کردند که دشمن نمی‌کند.

پاسخ ما به این ایرادگیری بی‌باید به‌مانگی این است که کیمیایی البته رفیق‌باز و مابروت است اما این چگر-سوخته وادی رفات هر گله که مصلحت ببینند و ضروری تشخیص دهند تان پنهان کرن حقیقت را اندازه می‌نویسد مدعی فمپینش شو بود و که چیزی از آن می‌فهد. حرفش را همان طوور که در آن فرهنگسرا شنیدیم. ر ک پوست کلام می‌زد حتی اگر بر دوست مکه‌دل و نگلاش گران بیاید. بی‌ارفاق کیمیایی از این حبت ارستووی صبر ساست که روزی در برابر تعداد معدودی از مردم یکی از شهرهای خارج از کشور گفته بود لافظان را دوست دارم اما حقیقت را بیشتر از او دوست دارم.

۲. می‌گویند روزی یک مشت قرص و کیسول برای تسکین بیماری‌اش می‌خورد، ولی از همه سالمت‌تر و چاکلت‌تر و پانکی‌تر است اضافه می‌کنند آن موی هتوز کویوش ساپلمنده و آن چهرهٔ سرحال خلبی کیتر از هفتاد سال را نشان می‌دهد. پاسخ این است که اگر قرص می‌خورد و در جوی آب می‌افتد و از خلافت زارمی‌ماند، خوب بود و شما نفس را حتی می‌کسیدید! یا خوش‌بینیه بودن و تندرستی در این آب و خاک جزم است شاید هم شایع‌عمازان بتاد ری‌تیان در سر می‌زنند که قرص‌ها ساختگی است و شک دارد. می‌باید نامرایی در کار باشد. حرفی نیست عیب سنجیویان مرحمت فرموده از برج عاج و مخطی که محملین خود بیرون بیایند، فرضی از اسامی طلب کنند و به آرایشگاه مورد اعتماد سپارند تا نا‌زیرستی برداشت و مطلقان بی‌ارزای اتان در فرجام آرایشش هر هکتار ثابت شود و این شعر برعزم یکی از شاعران پارسی‌گوی بر تلافی نهادهٔ تهمت نامی شدن صنعت فن‌جیب عینی و فلموس پیدا کند که گفت «خوش بود هر محک تجربه اید به میان / آساره‌وری شود هر که دروغ باشد».

۳. می‌گویند استاد بر برنامهٔ هفت فریون جبرایی ظاهر می‌شود و بعد از پخش برنامه انگار که برای اولین بار متوجه میزبانی در خصوصیاتش شده باشد بی‌ترک می‌رود در روزنامه «شرق» و از سانسور در برنامهٔ هفت انتقاد می‌کند. عیبجویان نتیجه می‌گیرند این که نمی‌شود هم از امکانات بهره بگیرد هم آورا بگویند.

پاسخ روشن است. اگر معترضان در یادداشت کیمیایی در روزنامه «شرق» نیک بنگرند روزنامه نکتنا باریکرتی از مو در آن خوانند. یافت استاد از جبرایی و بر کنارشاهی علم عیبجویان با بدنامگی فکر کنند کیمیایی برای این که سوتواهمی نشان بیاید و حرفش بی‌ارزای سانسور و نگلاش نظر و غیره بودار تلقی شود از **مرگ تدریجی یک رویا** جبرایی بخوبی یاد می‌کند.

با یک اشاره کوتاه، یادآوردن این تفسیر را برملا می‌کند چرا که معنایلمی می‌ماند. نیست کیمیایی ممتدا پیش از این از برخی از روشنفکران نفاب در افتاده و در فیلم **محاکمه در خیابان** زرد چلهٔ یکی از آنجا که تحت پوشش زندان تاسکی به اعمال کشید خود مجامه عملی شده بود. جویوشی را گذاشته بود. پس با این سلفهٔ دیگر چه نیازی دارد که عیب‌جی باشد از **مرگ تدریجی یک رویا** برای خورد و جان‌نیاید بسازد؟

۴. می‌گویند کیمیایی برقرار پرویز دولی است و او را اسطورتهٔ فیلم بدلم می‌داند. یک دل‌وایی می‌گویند هزار دل‌وایی از دهاتش بیرون می‌آورد اما در انتها برامیسی که برای برزگداشت دل‌وایی بعد از چهل سال بی‌برجی‌موسه، به غرق و فول می‌کند. می‌تواند شرکت ملی بدلم و به طوطی مسه، بجز بی‌برجی‌موسه می‌دهد که رفتارش یکی از گرانگرفته و غیبت‌موجه‌دار (دگرکردگان) ملطز و مقله می‌آوردند احتمالاً در محتاب ملتب قدر خون کیمیایی روزی ۵۰۰ تومان حتی همین کرمی بی‌افتد به ۱۹ می‌رسد). عیبجویان از اندام می‌آفرانند که بدقولی اسامی یک مورد نیست. بعد از دل‌وایی. کیمیایی

بیش‌ترین دلدادگی را به احمدرضا احمدی از خود نشان می‌دهد که رفیق دوران جوانی و گرمبه و گلستان یکدیگر بودند. ما پیش در مراسم بزرگداشت احمدی در خانهٔ هنرمندان قرار بود کیمیایی برای جمعیت دربارۀ این شاعر شیرین‌سخن صحبت کند اما تصادفاً با ورود جعفر پناهی به محل، آن فشار لغتتی یک بار دیگر وسط شلوسی و همهمه پایین می‌افتد و کیمیایی بنامبار صحنه را بسرعت ترک می‌کند که هوایی به‌رود و خود را به شفاغله برساند سخن‌وری او هم منقشی می‌شود. معترضان کلامه می‌کنند که بیرون رفتن کیمیایی از مجلس و سخن‌کاری نکردن او درست نبوده است. در پاسخ واقعا مالدم که که که این بدگلوئی تا کی قرار است در زوایای اجزالات شخصی دیگران سر ک بکشد و برای آن که عتقد کویوش‌شان را ضد شو حتی خطر مرگ ملاموش یکبار به هیونو را در نتیجهٔ نواستاف فشا (چه خیلی بالا چه خیلی پایین) به چشم خود ببینند اما اجازهٔ اندیشیدن و یافتن تفسیر مناسب را برای حفظ حیات - که خاصیت و حق هر چندندای مست - به او ندهند. طرف را خطم جانی تهدید می‌کند و آن وقت شما فلان تدریست از جان بشوید و راحت بود آن بالا سخن‌کاری کنید؟ تزدید ندارد که این گونه آدمیان کلان‌گروندتین به بیراهه می‌روند. حقا که لایعالمون.

۵. گفته‌اند که به امیر قادری، در فیلم آقای کیمیایی، می‌گویند «صبر جان تو مرا به یاد دلوایی می‌اندازی» اما در مصاحبه‌ای با احمد طلمنی‌آزاد این خلقت از قادری پس می‌گیرد.

خب چه مایه دارد؟ حتماً بعداً نوشته‌ام که پیش دل‌وایی و قادری هیچ شباهت و نسبتی نیست و اصلا بزواج و قد و قامت و سن و سال‌شان نمی‌تواند بی‌خورد. قادری عاشق تارانتینو است اما دل‌وایی برای تارانتینو توره خرد نمی‌کند و اسنتر را گذاشته تارانتینو را وزن درکولوای کیمیایی تنها همین طوور بی‌خودی از کیسهٔ دل‌وایی خرج نمی‌کند. کارش هفتصد است چون دل‌وایی با او متعقدن است و دور از دسترس، کیمیایی اصلاً در هر کسی که رفتارش را با پسندند بر روی ر جمال بار سفر کرده می‌یفتد (روی کلا را چه خوبید از کلاب). این همه و هیجایی‌ست که کیمیایی از سر مهر به منتقدانی قلم می‌دهد البته هدیه را می‌شود پس گرفت زبرای دروغ از همه قبل از قضا قایتا بی‌جاست. طبق قانون مالیات‌های مستقیم هم اگر طرف شاه ماشه را به هم زدند و هدیه را پس بگیرد، مالیات تفاق نمی‌گیرد.

۶ می‌گویند در مصاحبه‌ای سابقهٔ دوستی و رفت‌وآمد با طلایی‌آزاد را انکار می‌کند اما بی مدتی در مصاحبهٔ دیگری با مائگی سوسائرتیک از رفت‌وآمد طلایی‌آزاد به خانهٔ پدری‌اش یاد می‌کند. طلایی‌آزاد هم می‌گوید و می‌گوید که او تو در آن مصاحبه نوشته چه چیز را کردی.

بازی به حرف و خفاغ و من در این‌جا جاست زیرا خود کیمیایی در همان مصاحبه اتفاقاً به‌عمرستی تنها یادآورده کلمهٔ جواب روشنگرانه را از آن‌هاست. می‌گوید که حق تیر و تیر کشی بود یعنی دعوا بوده و در دعوا حوالا خود نمی‌تواند پس این خبر حل نشود. از دشمنانان برجستهٔ نیز نجیبین به حقیقت در وسط دعوا را با قیاد احتیاط، مجاز اعلام کردند.

۷. می‌گویند با اعتراض برخی از تماشاگران بعد از نمایش فیلم **محاکمه در خیابان** در مشهد، اسرسلان به ناموس‌پرستی لعینتی قلم و اقدام امیر غریبی به در دیدن رانندهٔ اتوبوس در روز روشن و کنن و تهدید او با چاقوی نامبر، ان کیمیایی برای اسرسلان آن‌ها توضیح می‌دهد که اگر که فیلم با دقت بیشتر روی نگاه کناری صورت می‌شوند که این کارها اصالتی ندارد و دو شخص است اما به گزارش خبرگزاری فارس، کیمیایی در آذر ۱۳۸۸ در دیدار صمیمی‌اش با رئیس سندسویسی جمهوری اسلامی ضمن تقدیم دو جلد کتاب به ایشان می‌گوید: «با این درم تانمیچه؟ از من سالدوسی

بهنال و به خلق من خاندن کیمیایی را با وجود اعتراض‌ها می‌بیند. اگر خزده‌گردان در حرم‌شایان پایین بیایدند و با حومهٔ دل‌وایی کشاید تاند فربندند که از جهت هنرمندوبت این «نویسند» سلفهٔ سلولیس در ادای ایشان بیاید. شفاغلور اوتونر این است که لزوم است از آن می‌پیشبینی، نه این تفتیشی و شر به با کیومیس و نیز به‌میلند آن‌ها فریبدهست غیرتی‌مانند سلفهٔ اولیاد (مکتوب قلد) در ادای ایشان هستند و بجز خبرنگار واحد مرکزی خبر گرفته بود علاش قلم‌های جنایی بوده) با شعار با مرگ

با ناموس، رقیب عشقی خود را تو روز روشن لسته‌بار کنیم و مردم ناموس پرست هم بایستند و با خونوردی تماشا کنند. اگر این قاتل نگویند بخت از شیر محاکمه کردن خیابان بی‌کیفیت دنیای معروسی می‌کرد - به متأسفانه نکرد - باید پس از گوشمالی دادن طرف و نشان دادن تیغه جاقو در حاشیه انبواب ولش می‌کرد برود بی کارش. آن وقت علاوه بر این که به دختره می‌سپید سر خودش هم نمی‌رفت بالای جوده دار فکر می‌کم توضیح در این زمینه کافی باشد. هر چند که به نظر می‌رسد اگر جلوی عیب‌جویان را بگیریم حتماً خواستار می‌شوند که کمیاب‌ی را هم به عنوان شریک جرم محاکمه کنند.

۸. می‌گویند کمیاب‌ی در همان مصاحبه با طالبی زیاد به بهروز توفقی می‌برد و می‌گوید کاری نکنند پتّه بهروز را روی آب بریزد. اما در یادداشت روزنامه «شرق» از توفقی تعریف و تمجید می‌کنند این دوگانگی است.

جواب خیلی روشن است. گل قشنگ خوش‌بو، بی‌خار و تیغ نمی‌شود آدم با زن و بچهاش هم یک دفعه خوب است یک دفعه بد. چه برسد به بهروز توفقی! آسمان که در همه حال صاف نیست، آبری هم می‌شود. اصولاً این نوع تغییر رویه‌ها و نوسانات احساسی و عقیدتی، در زندگی نوع بشر عادی و طبیعی‌ست. قیاس مع‌افراق است، اما مگر همین ناصرالدین‌شاه نبود که دستور خفه کردن امیر کبیر را در حمام دارقنون داد. اما بعد از مرگ آن مرد بزرگ پیشیمان شد و شروع کرد توی سر خود زدن؟

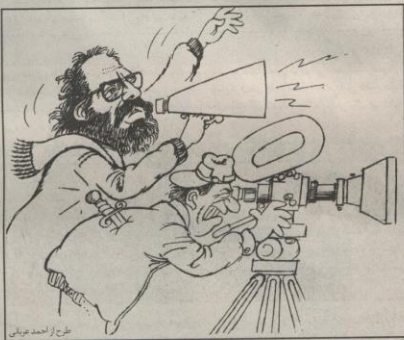
۹. می‌گویند در داخل ریش می‌گذارد و به خارج که می‌رود ریش می‌تراشد. جواب متین و مختصر این است: اولاً که در همه سفرها این اتفاق نیفتاده است. ثانیاً دویماً این حرف آن قدر بی‌ربط و - با عرض پوزش احمقانه - است که ایراد بگیریم چرا مسافر در مبدأ از پلکان هواپیما بالا می‌رود و در مقصد از پلکان هواپیما پایین می‌آید. پس از کجا پایین بیاید؟

۱۰. می‌گویند کمیاب‌ی خیلی دوست دارد معلومات و اطلاعات تاریخی‌اش را در گفتگوها به رخ بکشد. اما در مصاحبه‌های از جعفر شهری، نویسنده کتاب طهران قدیم، با عنوان جعفر مشهدی نام می‌برد و در گفتگویی دیگری مدعی می‌شود در زمان دانستاییکی، تولستوی و توماس مان سینما وجود نداشت. بدخواهان اضافه می‌کنند که حرف کمیاب‌ی درباره دانستاییکی درست است اما در ساره آن دوتایی دیگر، نیست. تولستوی، کسه در ۱۹۱۰ مرد. رشید سینما هم عنوان یک فرم هنری نورا پیش‌بینی کرده بود و چند دقیقه‌ای فیلم هم از او گرفتند که موجود است. در این قضیه حقیقت اگر بشود از تولستوی صرف‌نظر کرد، از توماس مان نمی‌شود. توماس مان در ۱۹۵۵ دار فانی را وداع گفت. پس در روزگار او سینما وجود داشت. خیلی هم وجود داشت. چندین سال پیش از آن هم، برادر بزرگ‌ترش، هاینریش، زمانی نوشته بود که یوزف لوفن اشتربنر یک فیلم برجسته فروخته آبی را از روی آن ساخته.

یاسخ بسیار روشن است. درباره تغییر نام جناب آقای شهری - که خداوند عمر طولانی‌تری به ایشان عطا کند - اگر غلط چایی نباشد، با یک استدلال و صغرا کبرای ساده می‌شود رفع ایراد کرد. کلمه شهر در نام جعفر شهری اسم عام است. به همه شهرها قابل اطلاق است. کلی و قراجاحی‌ست. پس به جای شهر می‌شود اسم خاص هر شهری را گذاشت. در نتیجه از این لحاظ فرقی میان جعفر شهری و جعفر مشهدی نیست. هر دو یکی هستند. حتی می‌شود به جعفر شهری گفت جعفر همدانی، جعفر اردبیلی، جعفر شیرازی و قطعاً نه‌مانها از نظر منطق نظری مشکلی پیش نخواهد آمد.

بلکه این چنین تغییر، نشاط و سرور ناشی از تنوع را نیز در شنونده و خواننده ایجاد خواهد کرد. اما درباره او نویسنده نامدار یعنی تولستوی و توماس مان، عرض کنم که خرده‌گیران از تولستوی صرف‌نظر کردند، ما هم به احترام آنان از جواب دادن صرف‌نظر نمی‌کنیم. در مورد توماس مان، اگر غلط چایی نباشد، وقتی استاد می‌گوید در دوره و سینما وجود نداشت، قطعاً منظور این نیست که اصلاً وجود نداشت. وجود داشت اما مالی نبود و عمنش به وجود عیب‌جویان بهتر است به جای ملاطفتی شدن، بروند چهار تا کتاب به طور کامل و دقیق بخوانند تا اول معنی کتابیه و پوشیده‌گویی را در یابند، بعد اظهار فضل کنند.

۱۱. با این اوضاع و احوال، دور نیست سرانجام اشکال بگیرند که کمیاب‌ی فیلم جرم را هم با صدای سر صحنه می‌گیرد. ما دوبله تا جماعت را از هر طیف و دست‌های راضی و خشنود، مثل کیارستمی که فیلم طعم گیلان را یک بار با دنباله و یک بار بدون دنباله نشان داد تا موافق و مخالف را در گوشه و کنار جهان خرسند و شادمان کند. در جواب باید گفت، این که آدم برای هر کس متغی داشته و جنبش‌ش جزو بازار بسند باشد، این که بت عیار هر لحظه به رنگی درآید و جلوی بی‌نواختی از در این روزگار پرمال بگیرد مگر چه عیبی دارد؟ این که عین دموکراسی و مردم‌سالاری است آدمی که دل همه را به دست می‌آورد، حتماً سالم می‌ماند و عقاب‌تبعیر خواهد شد. به قول حافظ علی‌احمد: چنان با نیک و بد سر کن که بعد از مردنت عرفی/ مسلماتت به زرمز شوید و همدو بسوزاند. چرا می‌خواهیم با تزییق لزوم ثابت عقیده و بافتاری بر پای‌نندی هنرمند به یک راه و روش مشخص و تبلیغ این که یا رنگی رنگ پلش یا روسی روم، جلوی نرمنش‌پذیری و رفت‌وآمد او با کلیه افشار را بگیریم؟ چرا می‌خواهیم هنرمند را به دام جالگاه ایدئولوژی بیاوریم و با دیکتاتورمانی خود نگاریم. یک قلب آب راحت از گلویی پایین؟



طرح از احمد رحایی

حرف را جمع کنم که دارد به درازا می‌کشد. خدا عمر نوح به کمیاب‌ی عزیز نباشد حتی اگر همه این ایرادهایی را که گرفتند به فرض محال که محال نیست قبول کنیم و آن را نشانه یک شخصیت پرتناقض و غیرقابل پیش‌بینی و خدای‌ناکرده غیرقابل اعتماد باشیم، باز چیزی از قدر و قیمت استاد کم نمی‌شود. اتفاقاً به خاطر همین ضدتوقیش‌ها و هیبتشینی اشخاص است که دوستش داریم. دوست دارم و نامم که تویی دشمن جلم/ از چه با دشمن جلم دشمنم دوست، ندانم! البته اگر دوستش هم نداشته باشیم در همه حال مشتاق شنیدن از او هستیم. همیشه اشتیاق دارد چیز تازه‌ای از او بشنویم و ببینیم، چه کسی‌ست

که نماند زندگی نخت و سرراست و بی‌حاشه چیز دل‌پذیری نیست؟ در مقابل، کمیاب‌ی تنوع و جنبش‌جویش و شور و حال دارد. دم او و مغفل او همیشه گوشه است. در هر طرف که نگاهش کنی او را یک جرم می‌بینی و سیر نمی‌شوی. جانود و جادیده چهره‌های پرزورتر که ما را در زندگی و هنر شیفته و واله خود می‌کنند، همین است دیگر. کمیاب‌ی در این جنگل مولا، به هر شکل و با هر فریادی که شده خود را سرپا و زنده نگه داشته و به قولی سی فیلم ساخته و با رفا را به ما آموخته است. یک‌بارچه جرم و دام و سپاس و تلبت و چپ و راست و زوم و زومیک و گرین و مه و دود و نکته و بدله و سوررئالیسم و لپام و جامب‌کات و قبض و بسط و وایب و غافل‌گیری‌ست. به همین دلیل است که مہرہ مار دارد. آهن‌با و کپریا دارد و خیلی‌ها چون گاه به طرف او کشیده می‌شوند، حتی اگر در کشاکش این ماجرا گنج شده باشند و سر در نیابند اصل قضیه چیست و او به واقع کیست؟ تجربه نشان داده که اگر هم در آخر کار از دست کمیاب‌ی فرار کنند، دیر یا زود برای برداشتن نگاه‌کش جانامدشان هم که شده به خانه او برو خواهند گشت.